

نگاهی به گذشته‌های دور

با رویدادهای شگفت اجتماعی سیاسی
قومی و پهلوانی دلیران ایران زمین

نویسنده: کاظم کاظمینی

انتشارات آرویح

سرشناسه: کاظمینی، کاظم، ۱۳۰۱ -
عنوان و پدیدآور: نگاهی به گذشته‌های دور / نویسنده کاظم کاظمینی.

مشخصات نشر: تهران: آرونج، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۲۳۰ ص.

شابک: ۹۶۴-۵۰۴-۰۹۰-۶

یادداشت: فیبا

موضوع: داستانهای پهلوانی.

موضوع: داستانهای فارسی -- قرن ۱۴.

موضوع: پهلوانان ایرانی -- داستان.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۵ ن۸۴۳ الف/۸۱۸۴ PIR

رده‌بندی دیوبی: ۶۲/۳۸۴

شماره کتابخانه ملی: ۴۴۴۹۷-۸۵م

نگاهی به گذشته‌های دور

با رویدادهای شگفت اجتماعی سیاسی قومی و پهلوانی دلبران ایران‌زمین

مؤلف: کاظم کاظمینی

ناشر: انتشارات آرونج

چاپ اول: ۱۳۸۶

لینوگرافی: دلا رنگ

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۵۰۴-۰۹۰-۶

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

آدرس دفتر: سه‌راه طالقانی، کوچه جواد کارگر، پلاک ۱۲ تلفنکس: ۷۷۵۳۷۰۷۶

آدرس چاپخانه: سه‌راه طالقانی، جنب سینما صحرا، پلاک ۱۹۷ تلفن: ۷۷۵۰۰۵۶۵

E-mail: arvij@neda.net

www.arvij.net



سند رحمت خدا

موقعی که مولا به غلام خود مکتوبی بفرستد از عنوان نامه می‌توان فهمید که این مولا از خدمتکار خود راضی است یا بر او خشمگین است و آیا نظر رحمت و مهربانی دارد یا نسبت به او بی‌اعتنا و غضب آلود است. خداوند تبارک و تعالی هم عنوان کتاب خود را «بسم... الرحمن الرحیم» قرار داده و نگفته است (بسم... الجبار القهار) از اینجا دانسته می‌شود که خداوند عزوجل به بندگانش نظر لطف و رحمت دارد.

هفت شهر عشق - نفایس اویسی - صفحه ۹۶۵

تا جان بحریم وصل جانان نرسد

دل را خبری ز عالم جان نرسد

تا یک رمقی ز هستی خود بینی

کار تو در این راه به سامان نرسد

از واقعه‌ای تو را خبر خواهم کرد

آن را به دو حرف مختصر خواهم کرد

با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت

با مهر تو سر ز خاک برون خواهم کرد

تقدیم بہ روح ملکوتی مرحوم حاج آقا رضا پست ساز کہ بانیکنامی و جوانمرد
 زیت و باسعادت و خوش فرجامی و اعتقاد کامل و یقین صادق بہ دلائل
 مطلقہ می مولای متقیان امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیہ السلام و فرزند ان گرامی
 و عظیم الشان آن بزرگوار دارفانی را وداع و بہ دیدار معبود شتافت .

گیرم کہ ہنسہ از مسجد آباد کنی گیرم کہ ہزار بندہ آزاد کنی
 گیرم کہ ہزار شب در آبی نہ نما آن بہ نبود کہ خاطر می شاد کنی

گر زانکہ ہزار بندہ آزاد کنی در آنکہ ہنسہ از مسجد آباد کنی
 در آنکہ ہنسہ از شب در آبی نہ نما آنت نہ ہند کہ خاطر می شاد کنی

خواہی چو خلیل کعبہ بنیاد کنی و آن را بہ من از طاعت آباد کنی
 روزی دو ہنسہ از بندہ آزاد کنی بہ زان نبود کہ خاطر می شاد کنی

مرحوم حاج آقا رضا چیت ساز با همت والای خود و با عنایات الهی پیوسته
 و به طور دائم و روزی باز و خندان قلبهای مغموم و غمگین را با دستگیری و شش
 شادی بخش آرام کننده بود و به مصداق :

شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت که آرزو برساند به آرزو مند
 در بر آوردن حاجات و آرزوهای مستمندان و نیازمندان سرز پای نمی‌خست
 ز بی سعادت و مبنی‌الک .

خاطره‌ی مرحوم حاج آقا رضا چیت ساز گرامی درویش نشاء .

آمین یا رب العالمین

دنیای دین اگر خواست	مایه بهره دوشان نیکو کار است
راحت بندگان حق جستن	عین تقوی و همدین است
مگر در حسد را کلیدی است	میش بخشیدن و کم از است

جوانمردی و ایثار و بزرگواری حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام

یزید به معاویه شبی با یکی از ندماء پدرش معاویه که رقیق نام داشت شب‌نشینی کرده، و رقیق مشغول سخن گفتن بوده، و از هر طرف سخنی به میان می‌آورد.

یزید مجلس را خلوت و خصوصی دیده، اظهار می‌کند: خداوند حکومت پدرم امیرالمؤمنین را پایدار داشته، و عافیت و تندرستی به او عطا نماید. دقت فکر و حسن نظر و رای جمیل او مرا وامی‌داشت که در تمام امور خود به صلاح‌بینی او اتکا نموده، و حتی احتیاجی به اظهار نیات و خواستنی‌های قلبی خود ندیده، و در همه امور خود به توجه کامل او توکل و اطمینان داشته باشم، ولی امیرالمؤمنین با آن علم و حلم و توجهی که دارد: از صلاح‌بینی و خیرخواهی من غفلت نموده، و مخصوصاً در یک موضوع مرا به کلی محروم و ضایع کرد. خداوند از خطاهای و سیئات اعمال او بگذرد.

رقیق - خیال می‌کنم سوء تفاهم و اشتباهی رخ داده است، زیرا محبت و علاقه شدید و توجه و مهربانی کامل امیرالمؤمنین درباره شما قابل انکار نیست، و شما خودتان می‌دانید که: پدرتان تا چه اندازه نسبت به شما علاقه نشان داده، و پیوسته آخرین هدفش خوشی و آسایش و رضایت خاطر و بلندی مقام و شوکت شما است.

یزید - سرش را به پایین انداخته، و محسوس بود که: از اظهار خود پشیمان شده، و به گفته خود نادم است.

رقیق - پس از تمام شدن مجلس، به سوی عمارت معاویه رهسپار گردیده، و اجازت ملاقات طلبید.

معاویه - به خاطر خصوصیتی که با رقیق (ندیم خود) داشت: فهمید که شرفیابی او در آن وقت شب از جهت امر لازمی خواهد بود، و روی این لحاظ اجازه داد و رقیق وارد اطاق مخصوص گردید.

رقیق - مذاکرات خود را با یزید به میان آورده، و ملال خاطر و تکدر قلب و گلایه و زبان حال او را در پیشگاه معاویه به عرض رسانید.

معاویه - عجباً، تا به حال کوچکترین عملی که موجب ناراحتی و تکدر خاطر و کراهیت جانب او باشد از من صورت نگرفته است، و همیشه خواستارم تا خواستنیها و کارهای او مطابق میل و موافق خواهش و رضایت کامل او انجام پذیرفته، و هیچگونه درباره او از مهربانی و خوبی و احسان مضایقه نمی‌کنم.

سپس دستور داد: یزید را پیش او بخوانند.

رسول معاویه پیش یزید آمده، و او را به پیشگاه امیر دعوت کرد.

یزید به فوریت فرمان پدرش را پذیرفته، و به سوی او حرکت نمود.

یزید خیال کرد که: این دعوت در این هنگام شب، به خاطر استشاره کردن و مذاکراتی است که در پیرامون پیش‌آمدی صورت خواهد گرفت، زیرا معاویه در کارهای مشکل و امور سیاسی حکومت خود با یزید استشاره نموده، و به کمک فکر او آن مشکل را حل می‌کرد.

یزید به اطاق مخصوص پدرش وارد شده و نشست.

معاویه پس از ملامت و مذمت کردن پسرش یزید، اظهار داشت: من به موجب علاقه شدیدی که نسبت به تو داشتم تو را بر اشخاص بزرگ و مردان فضیلت و اصحاب رسول اکرم (ص) برتری داده، و بر آنها امیر و پیشوا قرار دادم؛ و مقام و مرتبه تو را بر دیگران ترفیع داده، و به خاطر گرفتن بیعت برای تو منزلت آنان را پایین‌تر و کمتر قرار دادم.

یزید - در حالی که از شدت شرمندگی و خجلت غرق غرق بود به سخن آمده و گفت: من نمی‌خواستم در مقابل نعمتها و مهربانیهای شما کفران و رزم، من به خیرخواهی و صلاح‌بینی و احسان شما اعتراف دارم و چون سخن به اینجا رسیده است، مجبورم سر باطنی خود را افشاء کرده و علت انزجار و گلایه خویش را بیان کنم:

طوری که معلوم و روشن است، انسان به خاطر ادامه زندگی خود و برای آسایش و تنظیم امور زندگانی خویش: نیازمند به ازدواج و زناشویی است، و البته در انتخاب زن لازم است بیش از بیش دقت و توجه مخصوص کرد. تا زنی که از هر جهت سزاوار و مناسب است اختیار و انتخاب بشود.

من هنگامی که کمال ادب و زیبایی و حسن سیرت و صورت دختر اسحاق را (ارینب) می‌شنیدم، در دل خود خاطرخواه و علاقه‌مند و عاشق او شده بودم، و کوچکترین احتمال نمی‌دادم که از جانب شما مسامحه و سستی و تأخیری در اختیار و

خطبه او رخ بدهد، ولی شما به کلی غفلت ورزیدید، به حدی که او را از جای دیگر خطبه کرده، و به عقد عبدالله بن سلام درآمد.

من از این پیش آمد بی نهایت متأثر شده و آسایش و طمأنینه خاطر و آرامش را از من سلب نموده، و با حالت اضطراب و ناراحتی و تشویش به سر می برم.

محبت و عشق و علاقه ارینب رفته رفته در قلب من بیشتر شده، و صبر و استقامت را از دلم ربوده است.

آری صبر من تمام شده، و پیش از این حوصله استقامت و خودداری و نگهداری سرّ ضمیر خویش ندارم.

معاویه - آرامش قلب را از دست نداده، و به من مهلت بده.

یزید - پس از پایان یافتن و از بین رفتن موضوع: مهلت دادن و فکر کردن و اقدام نمودن چه نتیجه خواهد داشت.

معاویه - نمی دانم عقل و استقامت و مردانگی تو کجا رفته است.

یزید - عشق بر خرد غالب شده، و به خاطر نمایش عشق: عقل و صبر و تقوی و طمأنینه دل رخت بر بسته است. و اگر کسی می توانست در مقابل سیطره عشق، تقوی و عقل خود را از دست ندهد، البته حضرت داود (ع) برای این قسمت پیش قدم و مقدم بود، در صورتی که آن حضرت اظهار عجز و ناتوانی و بی صبری نموده، و در مقابل محبتی که به زن اوریا پیدا کرده بود، اضطراب نفس و تشویش خاطر پیدا کرد.

معاویه - برای چه مرا پیش از فوت وقت مطلع نکردی؟

یزید - خیال نمی کردم محتاج به تذکر باشد، زیرا که توجه و عطف تو را نسبت به خود به اندازه ای شدید و کامل می دیدم که احتمال غفلت از این قسمت را نمی دادم.

معاویه - راست است، ولی باید بیش از پیش خود را حفظ کرده و تقوی و عقل و صبر را از دست نداده، و سرّ ضمیر خود را پیش کسی اظهار ننمایی. شاید بتوانم به مقصد نائل آیم.

معاویه به دریای فکر غوطه ور شده، و برای حل این مطلب اندیشه ها و حیل هایی طرح می کرد.

و ارینب که از جهت جمال و کمال و شرافت و مال سرآمد زمان خود و شهر آفاق بود، پس از ازدواج با پسر عموی خویش عبدالله بن سلام (از طایفه قریش) در مملکت عراق با هم زندگانی می کردند.

و عبدالله بن سلام از جانب معاویه مأموریت و حکومتی داشته، و دارای فضیلت و مقام و منزلت بلندی بود.

معاویه پس از نقشه کشی ها و اندیشه های بسیار، صلاح در این دید که: نامه به عبدالله بن سلام نوشته، و او را به جانب شام احضار نماید.

معاویه به این مضمون نامه نوشت و ارسال کرد: چون نامه من به تو رسید بدون تأخیر به سوی شام حرکت کن، امید است در این سفر خیر بسیار و نتیجه مهمی به تو رسیده، و نصیب کاملی به دست تو آید.

عبدالله بن سلام پس از رسیدن نامه، بدون تأخیر به سوی شام حرکت کرده، و در منزلی که قبلاً به اشاره معاویه برای او مهیا شده بود وارد شد.

معاویه، ابوهریره و ابوالدرداء (از اصحاب رسول الله) را احضار نموده، و پس از مقدمات و ذکر سخنانی چند و رجز خوانی ها، گفت: دختری دارم که موقع ازدواج او فرا رسیده، و می خواستم برای انتخاب همسر او، دقت کامل و توجه تمامی به کار برده، و کسی را انتخاب و در نظر بگیرم که از جهت فضیلت و دیانت و تقوی ادب و مروت مورد وثوق و اطمینان من باشد، و به نظر من مصداق این اوصاف شخص عبدالله بن سلام است که از هر جهت زبیده و سزاوار است، و مخصوصاً علت اقدام عاجل من اینست که: مبدا پیش از انجام گرفتن این قسمت اجل مرا دریابد، و کسانی که پس از من امور سلطنت و حکومت را به دست می گیرند، به خاطر عجب و بزرگواری حکومت و کوچک شمردن دیگران و به بهانه پیدا نکردن هم رتبه و کفو، از تزویج زنهای ممانعت نمایند.

من میل دارم که شخصاً این قدم را برداشته، و راه را برای آیندگان روشن کنم، تا جانشینان من نیز با من هم فکر و همقدم باشند.

ابوهریره و ابوالدرداء اظهار تشکر کرده گفتند: البته شما که صاحب و کاتب رسول الله (ص) بودید، از هر جهت برای اجرای دستورات واقعی و عمل کردن به احکام حقیقی که موجب سپاسگذاری و شکر خالق و رضای او است، تقدم و اولویت خواهید داشت.

معاویه - پس مناسب می دانم که شما این نظریه مرا به عبدالله بن سلام ابلاغ نمایید، و البته با دختر من نیز مشورت و مذاکره خواهید نمود، ولی تصور می کنم او هم با فکر و تصویب من مخالفت نکرده، و از صلاح دید من خارج نشود.

معاویه پس از بیرون رفتن آن دو نفر، به اندورن خانه آمده، و به دختر خود توصیه کرد: هنگامی که ابوهریره و ابوالدرداء با او مذاکره نموده، و او را برای عبدالله بن سلام خطبه و خواستگاری نمایند، در جواب ایشان چنین اظهار کند که: عبدالله بن سلام

بی نهایت مرد زبیده و مناسب و محترم و پسندیده است، فقط مانعی که در این قسمت موجود است: بودن زن او اربنب است، زیرا غیرت و خوی من با این امر سازگار نبوده، و روی این جهت می ترسم سخنی بگویم یا عملی را مرتکب شوم که موجب سخط و غضب الهی واقع شده، و بر عذاب و گرفتاری همیشگی گرفتار آیم: و تا ایشان با اربنب زناشویی می کند: این اقدام عملی نخواهد شد.

ابوهریره و ابوالدرداء نزد عبدالله بن سلام آمده، و گفتار معاویه را به او ابلاغ نمودند. عبدالله بن سلام بی نهایت خوشوقت و مسرور گشته، و شروع به عرض تشکر و سپاسگویی نموده، و از الطاف و مراحم و توجهات معاویه که درباره او مبذول شده است: بسی اظهار امتنان و خوشحالی نمود.

عبدالله بن سلام پس از اینکه در مقابل توجه این نعمت: حمد خالق را به جا آورد، و از نعمتها و حسن نظر و عطوفت و رحمت معاویه سپاسگویی کرد: تقاضا نمود که آن دو نفر برای خواستگاری رسمی به پیشگاه معاویه رهسپار شوند.

ابوهریره و ابوالدرداء به عنوان خطبه به پیشگاه معاویه مراجعت نمودند. معاویه اظهار داشت: طوری که گفتم من از این وصلت بی نهایت خوشوقت و فرحناکم، و چون لازم است با خود دختر نیز مذاکره شده و نظر و موافقت او را هم تحصیل بنماییم: می باید شما این قسمت را نیز شخصاً انجام بدهید.

ابوهریره و ابوالدرداء به اطاق مخصوص دختر معاویه وارد شده و نظر رأی پدرش معاویه را برای او به تفصیل فهمانیدند.

دختر به همان طوری که پدرش تعلیم داده بود پاسخ داد.

ابوهریره و ابوالدرداء نزد عبدالله بن سلام برگشته، و جریان مذاکرات خودشان را با معاویه و دخترش به او نقل کرده، و گفتند: به نظر ما تنها مانعی که موجود است، وجود اربنب است.

عبدالله بن سلام روی سادگی خود، در حضور آن دو نفر، طلاق زن خود اربنب را جاری کرده، و آنها را شاهد طلاق قرار داد.

ابوهریره و ابوالدرداء پس از شنیدن صیغه طلاق، به سوی معاویه مراجعت نموده، و جریان امر را به او اطلاع دادند.

معاویه که در این مرتبه حاجت خود را برآورده دید: شروع به غمزه و ناز کرده، و گفت: من از این عمل به این فوریت متأثر شدم، عجله و شتاب کردن ایشان سزاوار نبود، بهتر این بود که ایشا صبر می کردند و بالاخره کار به یک ترتیبی انجام می گرفت، البته

آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست، هرچه بود خوب یا بد گذشته است، ما باید در پیرامون مقدمات و شرائط کار خودمان روی فکر صحیح و نظر مصائب به خوبی تأمل کرده، و سپس تصمیم بگیریم.

معاویه پس از اظهار این مطلب درهم و مبهم گفت: شما مرخص شده و مراجعت نمایید البته آنچه تصمیم گرفتیم به اطلاع شما خواهیم رسانید.

معاویه پس از این جریان نامه به پسرش یزید نوشته، و مژده داد که کارهای مقدماتی انجام گرفته، و به مطلوب نزدیکتر شده، و اینست عبدالله بن سلام طلاق ارینب را داده است.

پس از چند روز ابوهریره و ابوالدرداء به سوی معاویه برگشتند.

معاویه اظهار داشت: طوری که مسبوق شدید، رضایت و موافقت دخترم بایستنی است، و شما فعلاً جریان امر را به او تذکر داده، و برای تحصیل رضایت و اجازه او وارد مذاکره شوید.

ابوهریره و ابوالدرداء نزد دختر معاویه آمده، و پس از اینکه فصلی از مراتب و مقامات و فضائل اخلاقی و شخصیت عبدالله بن سلام ذکر نمودند، گفتند: عبدالله بن سلام به خاطر پیشنهاد شما ارینب را طلاق داده و فعلاً موافقت و اجازه پدر شما نیز فقط متوقف به رضایت شما است.

دختر معاویه پس از ذکر مقدمات و سخنهاى چند، اظهار کرد: اگرچه تحقق امور وابسته به تقدیرات الهی است؛ ولی در کارهای مهم و بزرگ می باید تا ممکن است دقت و فکر نموده، و روی صبر و تأمل قدم برداشت، تا موجبات پشیمانی و تأثر فراهم نیاید، مخصوصاً در این موضوع که سرنوشت آدمی را در زندگانش معین می کند، و من به خدای متعال توکل کرده، و از او استمداد می نمایم که آنچه صلاح و خیر من است وسائل آن را پیش آورد، و البته نتیجه را به عرض شما خواهم رسانید ابوهریره و ابوالدرداء از مجلس برخاسته، و دعا کردند که، خداوند خیر شما را بخواهد و شما را توفیق و تأیید فرماید.

سپس نزد عبدالله بن سلام آمده، و جریان امر را نقل نمودند.

عبدالله بن سلام این بیت را خواند:

فان یک صدر هذا الیوم ولی فان غداً لناظره قریب

اگرچه جریان امروز بر ضرر ما تمام می شود، ولی فردا هم نزدیک است، و باید منتظر فردا باشیم تا فردا چه پیش آمد کند.

در این موقع مردم از جریان عبدالله بن سلام آگاهی یافته، با همدیگر می‌گفتند. به طور مسلم معاویه عبدالله بن سلام را فریب داده است و این خبر به گوش همه رسیده، و حتی در شهرهای دیگر نیز منتشر شده و هر کسی که در هر جایی، از این قضیه آگاهی می‌یافت: از معاویه بدگویی کرده، و از خدعه و حيله او سخن می‌گفت، و همه یک‌زبان می‌گفتند: معاویه با حيله گری خود مقدماتی را جور کرده است که عبدالله بن سلام زن خود را طلاق داده است، و منظور معاویه اینست که: زن او را برای پسر خودش یزید تزویج کند، چه امیر خوبی است که پروردگار جهان او را برای حفظ رعیت بیچاره برانگیخته است!

عبدالله بن سلام برای اینکه تکلیفش یکسره و روشن بوده، و از حال تشویش و اضطراب و نگرانی بیرون آید، از ابوهریره و ابوالدرداء تقاضا کرد تا برای گرفتن آخرین جواب پیش دختر معاویه بروند.

اینست که ابوهریره و ابوالدرداء باز پیش دختر آمده، و گفتند: امیدواریم که در این مدت تحقیقات کاملی به عمل آمده، و آنچه صلاح و خیر بوده است خداوند روشن و معلوم ساخته است.

دختر معاویه اظهار کرد: پروردگار جهان را سپاسگذارم که مرا در این امر روشن، و صلاح و تکلیف مرا معین فرمود، من هرچه فکر و تأمل کردم، رضایت و موافقت خود مرا نتوانستم دریابم، و چون با دیگران استشاره نمودم: نظر آنان را نیز مختلف و ضد و نقیض دریافتم، این خود یگانه علت ناراحتی و عدم رضایت خاطر من بود.

عبدالله بن سلام چون پاسخ نامساعد دختر را استماع کرد: دانست که فریب خورده؛ و بی‌نهایت مضطرب و پریشان شده، و مهموم و مغموم گشت!

سپس به خود آمده و گفت: خدایم را حمد می‌کنم، و در مقابل نعمت‌های او ستایش می‌نمایم، البته چیزی را که پروردگار جهان بخواهد: قابل تغییر و تبدیل نیست. کسی نتواند قضا و تقدیر او را رد و عوض کند، انسان هرچه روی فکر و عقل و تدبیر رفتار نماید: باز نخواهد توانست از محیط حکمرانی خداوند خارج شده، و کوچکترین ضرری را که مقدر است از خود دفع کند، فرح و سرور، آسایش و ناراحتی، نعمت و نعمت این جهان پایدار نیست، آدمی باید در مقابل تقدیرات غیبی تسلیم و خضوع کرده، و صبور و ثابت‌قدم و محکم باشد.

این مذاکرات به طول انجامیده بود، و ایام عده (در حدود سه ماه) ازین سپری شده، و مانعی برای خطبه او باقی نمانده بود.

معاویه ابوالدرداء را مأموریت داد که: به سوی عراق رهسپار شده، و ارباب را برای پرسش یزید خواستگاری نماید.

ابوالدرداء حرکت کرده، و به عراق رسید، و در آن روز حسین بن علی (ع) در عراق ساکن بوده، و از جهت علم و معرفت و بخشش و جود و حال و مقام بر همه برتری داشته، و بزرگ و سید اهل عراق بود.

ابوالدرداء پیش خود فکر کرد که: سزاوار نیست پیش از تشرف به محضر آن حضرت، به سوی مأموریت خود بروم، حسین به علی (ع) پسر دختر پیغمبر (ص) و سید جوانان اهل بهشت بوده، و بر همه مسلمین فرض و لازم است که: او را تجلیل و تکریم نموده، و حقوق او را رعایت کنند.

ابوالدرداء به قصد زیارت آن حضرت، و برای ادای این حق واجب و دیدن جمال مبارک او، و به عنوان عرض ارادت و محبت خالصانه: به سوی خانه پسر پیغمبر (ص) حرکت نمود.

حسین بن علی (ع) چون ابوالدرداء را دید، از جای خود برخاسته و با او مصافحه کرد، و از او تجلیل و احترام و تعظیم نموده و فرمود: مرحبا مرحبا به تو ای صاحب و رفیق پیغمبر (ص) و همنشین او که اشتیاق مرا به رسول خدا تجدید نمودی، و احزان و غصه‌های مرا به یاد آوردی!

سپس فرمود: از آن روزی که رسول خدا (ص) از دنیا رحلت فرموده است، کسی را از یاران و اصحاب آن حضرت نمی‌بینم مگر اینکه بی نهایت متأثر و محزون شده و از شدت علاقه و اشتیاق و محبتی که به آن حضرت دارم، بی اختیار اشک از چشمهایم جاری می‌شود و جگر می‌سوزد.

در این هنگام به خاطر یاد رسول الله (ص) اشک از چشمهای ابوالدرداء نیز جاری شده، و گفت: خداوند لبانه را پیامرزد که بوسیله او با همدیگر آشنایی و ارتباط پیدا کردیم.

حضرت حسین بن علی (ع) فرمود: قسم به خداوند که من به تو علاقمندم، و اشتیاق داشتم تو را ملاقات بنمایم.

ابوالدرداء گفت: معاویه مرا به خاطر خواستگاری ارباب دختر اسحاق به پرسش یزید به اینجا فرستاده است، و من هرچه فکر کردم دیدم زیارت و تشرف و عرض اخلاص و سلام و تجدید عهد با حضرت شما، از هر امری مقدم‌تر و واجب‌تر است.

حضرت حسین (ع) از یادآوری و اظهار محبت ایشان تشکر نموده، و سپس فرمود:

من هم در نظر داشتم پس از سپری شدن ایام عده ارینب کسی را که اهلیت دارد، به عنوان خواستگاری به پیش او بفرستم و الان که شما چنین قصدی دارید: از جانب من نیز خواستگاری نمایید.

البته شما برای ابلاغ نظر من از همه لایق تر و سزاوارتر هستید شما در مجلس ارینب از جانب من نیز خطبه نمایید و در نتیجه هرطوری که خدا و او بخواهند انجام خواهد پذیرفت، و در نظر داشته باشید که: آنچه یزید بن معاویه به عنوان مهریه حاضر است بدهد، از جانب من نیز مانعی نیست و حاضرم. ابوالدرداء گفت: در انجام این خدمت مفتخرم.

ابوالدرداء به سوی خانه ارینب حرکت کرد، و داخل اطاق شده و نشست، و پس از بیان مطالب و مقدماتی چند، راجع به تقدیرات خداوند جهان و صبر و تسلیم در مقابل حوادث و تسلی دادن به ارینب از جهت فراق عبدالله بن سلام، اظهار داشت: من از جانب دو نفر برای خطبه و خواستگاری توبه اینجا آمده‌ام، اول امیر این امت و پسر ملک و ولی عهد و خلیفه او یزید بن معاویه، دوم پسر دختر رسول الله (ص) و پسر نخستین کسی که قبول اسلام نمود و سید و آقای جوانان اهل بهشت حضرت حسین بن علی (ع)، و البته شما خودتان هر دو تایی آنها را از جهت سن و فضیلت و مرتبت و سائر خصوصیات می‌شناسید، پس هریکی از آنها را که می‌خواهید انتخاب و تعیین نمایید.

ارینب پس از سکوت طولانی گفت: ای ابوالدرداء اگر چنین پیشنهادی برای من در غیاب شما می‌کردند، من آرزومند می‌شدم که از شما مشورت و صلاح‌بینی کنم، و به هر وسیله‌ای بود خدمت شما مشرف شده و با شما استشاره می‌نمودم، حالا که شما خودتان حاضر و آگاه هستید عقیده و نظر خودتان را در این موضوع بیان فرمایید؟ من پس از خدا به شما ایمان و اطمینان دارم، و از شما تقاضا می‌کنم که: با کمال بی‌طرفی و با نهایت خلوص باطن و نیت، آنچه را صلاح و خیر من است بیان فرمایید.

ابوالدرداء: اظهار نظر و بیان عقیده کردن از من غلط است، زیرا که من رسولی بیش نیستم، و شما خودتان مختارید.

ارینب: خداوند شما را موفق بدارد، من هم دختر برادر شما هستم، و فعلاً با شما استشاره کرده: و توقع دارم تنها حقیقت و خداوند را در نظر گرفته و آنچه حق و صحیح است برای من روشن و بیان فرمایید و البته در بیان حق کوچکترین وحشت و خوف و ملاحظات دیگری را به خود راه نخواهید داد.

ابوالدرداء: دختر من، پسر پیغمبر نزد من محبوبتر و بهتر است، من خود با این چشمم

دیدم که رسول الله (ص) لبهای خود را به لبهای نازنین حضرت حسین بن علی (ع) گذاشته می‌بوسید، تو هم لبهای خود را بگذار به محلی که لبهای رسول اکرم (ص) به آنجا گذاشته شده است.

ارنب: قبول کردم و آن حضرت را اختیار نمودم.

حضرت حسین بن علی (ع) ارنب را به عقد نکاح آورده، و مهریه بسیار زیادی برای او تعیین نمود.

این قضیه در میان مردم منتشر شده، و حتی به گوش معاویه هم رسید.

معاویه از شنیدن این خبر بی‌نهایت غضبناک و متأثر شده، و نسبت به ابوالدرداء هم بسیار بدبین و عصبانی گشت.

معاویه می‌گفت: من باید خودم را ملامت کنم که چنین کسی را برای انجام دادن امر مهمی انتخاب نمودم، و کورتاهی و جهالت از ناحیه من سرزده است، و باید نتیجه فکر خام خود را مشاهده کنم.

عبدالله بن سلام هنگامی که از خانه خود خارج می‌شد، کیسه‌هایی را که پر از جواهر و درهای قیمتی و نایاب بود، مهر کرده و به عنوان امانت به زن خود ارنب سپرده بود، و چون در شام تحت فشار و سختی قرار گرفته، و مخصوصاً از جانب معاویه (به خاطر بدگویی) و نسبت مکر و خدیعه او به معاویه) محدود و در مورد غضب و ظلم و شکنجه قرار می‌گرفت صبر و توانش تمام شده، و به ناچاری به سوی عراق مراجعت نمود.

عبدالله بن سلام دارایی خود را که همراه خود برداشته بود: در این مدت خرج کرده، و از این جهت نیز در مضیقه و فشار واقع شده، و می‌خواست از آن جواهر و درهای امانتی که نزد ارنب بوده: استفاده نماید و با این حال احتمال قوی می‌داد که: ارنب به خاطر سوء رفتار و عمل زشت او که بدون جهت و با آن سوابق حسنه خدمتگذاری‌های ارنب طلاق او را گفته بود از رد کردن آن امانت خودداری کرده، و هیچ‌گونه اعترافی به آن مال ننماید.

ولی خواه و ناخواه به سوی عراق حرکت کرده، و خدمت حضرت امام حسین (ع) تشرف حاصل نموده: و پس از عرض سلام و اظهار اخلاص و محبت، و پس از ذکر جریان اجمالی خود، گفت: هنگام سفر امانتی را که پیش من بسیار با اهمیت و پر قیمت و پر ارزش است به ارنب سپرده بودم و چون امروز مورد نیاز و احتیاج من است تقاضا می‌کنم که شما درخواست بفرمایید تا آن را مسترد بدارد، و قسم به خدا که من از ارنب خجل هستم، زیرا من از او کوچکترین عمل خلاف و ناهنجاری ندیده‌ام، و از او راضی هستم، ولی پیش آمده‌ای مخالف مرا مقصر و شرمنده ساخت.

حضرت امام حسین(ع) ساکت و آرام نشسته و جوابی نگفت.
سپس از جای خود حرکت نموده و به اندرون خانه آمده و به اربنب فرمود: اینک
عبدالله بن سلام از سفر شام مراجعت نموده، و مذاکره از حسن رفتار و اخلاق و درستی
و امانت‌داری تو بود، و از شما بی‌نهایت تعریف و توصیف کرده، و اظهار خجلت و اسف
و شرمندگی می‌نماید، و ضمناً می‌گوید: امانتی پیش او دارم که اگر مسترد بدارد موجب
تشکر و شادی خواهد بود.

حضرت امام حسین(ع) پس از بیانات فوق، فرمود: عبدالله بن سلام حرف نامربوطی
نمی‌زند، و آنچه می‌گوید صحیح و درست و حق است، شما نیز مناسب است امانت او را
رد کنید.

اربنب گفت: راست می‌گوید: امانتی به من سپرده و با مهر خود مهر کرده است، و
همین‌طور پیش من محفوظ است.

حضرت حسین بن علی(ع) از اعتراف و امانت‌داری اربنب بی‌نهایت خوشحال و
اظهار رضایت و تشکر نموده، و فرمود: خوب است که عبدالله بن سلام را اطلاع بدهم،
و حضوراً امانت او را به دست خود او برسانید.

سپس آن حضرت پیش عبدالله بن سلام آمده و فرمود: طوری که معلوم می‌شود عین
امانت شما به همان حالی که بود باقی است، و اربنب به این قسمت اعتراف می‌نماید، و
صلاح و خیر شما در اینست که خودتان وارد اطاق او شده، و بی‌واسطه از دست او
امانتی را که به او سپرده بودید پس بگیرید.

عبدالله بن سلام: آیا اجازه می‌فرمایید که آن امانت را به هر وسیله باشد به من
رسانیده، و احتیاجی به حضور من نباشد؟

حضرت امام حسین(ع) فرمود: نه، باید خودت حاضر شده، و به دست خود امانت
را پس گرفته و ذمه اربنب را تبرئه کنی!

عبدالله بن سلام وارد اطاق اربنب شده، و حضرت حسین(ع) فرمود: این عبدالله بن
سلام است که حاضر شده است، تا امانت او را به خود او رد نمایید.
اربنب -کیسه‌های امانتی را حاضر کرده، و در مقابل او گذاشت.
عبدالله بن سلام بی‌نهایت خوشحال شده، و اظهار تشکر نمود.
حضرت امام حسین(ع) در این ساعت از اطاق بیرون رفت.

عبدالله بن سلام مهر یکی از کیسه‌ها را برداشته، و مشتی از درها را به اربنب داده، و
اظهار کرد: این مقدار قلیل را از من بپذیر.

در این هنگام اشک از چشمهای آنها جاری شده، و صدایشان به گریه بلند گشت، و به زبان حال برگزیده تأسف و تحسر می خوردند.

حضرت امام حسین(ع) وارد اطاق شده، گفت: خدایا شاهد باش که من ارینب را سه طلاقه کردم، خدایا تو عالم هستی که: نظر من از تزویج ارینب جمال و مال او نبود، تنها مقصد من این بود که او را برای شوهرش حفظ و نگهداری کرده، و از این راه ثواب و اجری ببرم، خداوندا جزای خیری به من عطا کن.

حضرت امام حسین(ع) ارینب را طلاق داده و آنچه برای او مهریه تعیین فرموده بود: همه را به او داد.

عبدالله بن سلام، ارینب را به عقد خود درآورده، و با کمال خوشی و محبت و صفا با همدیگر زندگانی نمودند.

سپاس و قدردانی از استاد

تا پیر و معلم از تو خرم نشود کار تو قبول خلق عالم نشود
بشناس حق پیر که بی علم و ادب گر شخص فرشته باشد، آدم نشود

روان پاک استاد ارجمندم حضرت حجت الاسلام والمسلمین مرحوم
غلامحسین فاضلی ساوجی شاد که این خدمتگزار به ورزش ایران را معلم و
مربی دلسوز و مهربان بوده‌اند.

آمین یا رب العالمین

کاظم کاظمینی

پیشگفتار

مولای متقیان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام ابرمردی که با ولاء و دوستی خیره کننده او پهلوانان و دلیران ایران زمین در دفاع از آزادی و استقلال ایران فداکاری های درخشان و رشادت های بی باکانه و شگفت انگیز در تاریخ حماسی و قهرمانی جهانی از خود به یادگار گذاشته اند که در صفحات این کتاب رویدادهایی از آن وقایع حیرت انگیز را مطالعه خواهید نمود.

در پی گیری این مقال با سخنانی کوتاه و رسا با عظمت مقام و آن رادمر بی نظیر و بی بدیل بیش از پیش آگاه خواهید شد:

سَلَامٌ عَلٰی اِلِّ یَاسِیْنِ

درود خداوند بر الیاس و دودمانش باد

سوره الصافات، آیه ۱۳۰

وَهَبْ بِنِ نَافِعٍ از طریق اهل سنت روایت کند از کادح که مرا خبر داد از حضرت صادق (ع) که آن حضرت شاه اولیاء علی بن ابی طالب (ع) از معنی این آیه سؤال کردند و حضرت فرمودند: یَس محمد (ص) است و نحن آل یاسین — و ما آل یاسینیم.